الا که موسم شادی و همدلی آمد

زمان ناد علیاً سینجلی آمد

زمین سامره را سینه منجلی آمد

دهم ولی ِّخداوند را ولی آمد

که دومین حسن از چهارمین علی آمد

بر آن علی به گل روی این حسن صلوات

وَلیِّ ذات خدا شاهِ انس و جان است این

جهان جان نه، که جان همه جهان است این

چراغ اهل زمین، ماه آسمان است این

به جسمِ شرع و تنِ اهل دین روان است این

امامِ ما، پدرِ صاحب الزمان است این

بر آن امام و بر این صاحب زمن صلوات

چراغ دیده رخ دلربای این پسر است

تمام عالم خلقت برای این پسر است

چو ذات حق به دلِ خلق جای این پسر است

دلِ شکسته دلان آشنایِ این پسر است

سخن اگر به مدیح و ثنای این پسر است

به صفحه و قلم و منطق و سخن صلوات

وزیده بوی گل مهر او ز هر چمنی

نیافریده خداوند همچو او حسنی

خوشا زبان و خوشا منطق و لب دهنی

که در ثنای وجودش برآورد سخنی

به یادِ رویش هر جا که هست انجمنی

سِزَد که خلق فرستد بر انجمن صلوات

سلام خلق و درود خدا به جان و تنش

فدای لیله ی میلاد و صبح آمدنش

جمال آینه ی ذات حیّ ذوالمننش

به باغ وحی دمد بوی گل ز پیرهنش

وجودِ مهدی موعود سَرو نسترنش

به باغبان و بر این سَرو نسترن صلوات

ز پرده چهره چو بی‌پرده همچو ماه نمود

دل امام دهم را به یک کرشمه ربود

شهادتین ز لبهای جانفزاش سرود

به فاطمه به علی بر ائمه گفت درود

سپس بخواندن قرآن، دهان چو غنچه گشود

به آیه آیه ی قرآن بر آن دهن صلوات

خدا ستوده به قرآنِ خود عیان او را

رسول خوانده امامِ جهانیان او را

ستوده حجّت حق، صاحب الزّمان او را

پدر گرفته در آغوش خود چو جان او را

نهاده بوسه به حُسنُ و لب و دهان او را

بر آن لبی که ورا گشته بوسه زن صلوات

سلام باد به جان و درود بر بدنت

روانِ عیسی مریم ز فیض پیرهنت

هزار موسیِ عمران به طور هم سخنت

نشانِ بوسه ی داود بر لب و دهنت

گرفته یوسفِ صدیق، جان ز فیض تنت

تو را ز جمله نبیّین به جان و تن صلوات

ز آب جوی تو خضر وجود رخ شوید

به شوق کوی تو پیر طریق ره پوید

زمان به گردش خود گردد و تو را جوید

بهشت لاله ی خود از دم تو می‌بوید

ز زلف پُرشکنت عطر تازه می‌روید

به عطر تازه آن زلف پُرشکن صلوات

خوشا دلی که بود باغِ جنّت غم تو

خوشا گلی که گرفته است فیض از دم تو

دل هزار سلیمان اسیر خاتم تو

سلام بر تو و بر مهدیِ مُکرّم تو

ثنای تو است نه تنها به نظم «میثم» تو

تو را ز پیر و جوان و ز مرد و زن صلوات

ــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ

باز شد بی پرده پیدا حسن حی ذوالمنن   
شد عیان در خانه ی چارم علی، دوّم حسن   
  
از کویر خاک می رویند یاس و ارغوان   
در ریاض قدس می رقصند سرو و نسترن   
  
حبّذا مولود مسعودی که چون قرآن ورا   
حضرت هادی شده از پای تا سر بوسه زن   
  
وصف مدح او نشاید گر چه چون ریگ روان   
ریزد از لعل لب روح القدس درّ عدن   
  
هم ابوالمهدیش می خوانند هم ابن الرّضا   
هم ولی الله هم نجل امام ممتحن   
  
صلب پاک او به درّ سیزده دریا صدف   
قامت او چارده معصوم را سرو چمن   
  
می کند سیراب از شهد لبش خورشید را   
طفل نوزادی که نوشد با ولای او لبن   
  
می شود با تیغ غیب مهدی اش از تن جدا   
هر کجا بیرون شود از آستین دست فتن   
  
گر بپرسی کیست خاک راه سامرّای او   
بر فراز آسمان خورشید می خندد که من   
  
نی عجب در صحن او، کز طور سینا برتر است   
گر دو صد موسی فتد مدهوش از آوای لن   
  
عیسی گردون نشین با مهدی اش آرد نماز   
موسی آرد التجا بر او در امواج محن   
  
چشم بد دور، الله الله زین همه حسن و جمال   
هم جمال اندر جمال و هم حسن اندر حسن